

از زمین تا ماه



سرشناسه: ورن، ژول، ۱۸۲۸-۱۹۰۵ م. Verne, Jules
عنوان و نام پدیدآور: از زمین تا ماه/ژول ورن؛ ترجمه محمد نجابتی.
مشخصات نشر: تهران: آفرینگان: ققنوس، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۲۵۱ ص.: مصور.
فروست: نشر آفرینگان؛ ۲۴۵.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۱-۰۴۵-۴
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتاب حاضر نخستین بار با عنوان «مسافرت از زمین به کره
ماه» توسط فروغی در سال ۱۳۶۹ منتشر شده است.
عنوان دیگر: مسافرت از زمین به کره ماه.
موضوع: داستان‌های فرانسه — قرن ۱۹ م.
موضوع: French fiction--19th century
شناسه افزوده: نجابتی، محمد، ۱۳۷۲ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: PQ۲۵۰۷/م۴۸ ۱۳۹۶
رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۸
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۸۳۴۵۳۲

از زمین تا ماه

سفری مستقیم در ۹۷ ساعت و ۲۰ دقیقه

ژول ورن

ترجمه محمد نجابتی



نشر آفرینگان: ۲۴۵

این کتاب ترجمه‌ای است از:

De la Terre à la Lune

Trajet Direct En 97 Heures 20 Minutes

Jules Verne

Bibliothèque D'éducation et de Récréation, 2001



نشر آفرینگان انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان منیری جاوید،

کوچه مبین، شماره ۴، تلفن ۶۷ ۳۶ ۴۱ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

از زمین تا ماه

سفری مستقیم در ۹۷ ساعت و ۲۰ دقیقه

ژول ورن

ترجمه محمد نجابتی

چاپخانه پژمان

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۱-۰۴۵-۴

ISBN: 978-600-391-045-4

www.afarinegan.qoqnoos.ir

۲۹۰۰۰ تومان

فهرست

-
۱. باشگاه گان ۷
۲. سخنرانی رئیس باریکین ۱۹
۳. تأثیر سخنرانی باریکین ۲۹
۴. پاسخ رصدخانه کمبریج ۳۵
۵. قصه ماه ۴۱
۶. آنچه در ایالات متحده نمی شود باور نداشت و آنچه دیگر
نمی شود باور داشت ۵۱
۷. نوای گلوله ۵۷
۸. داستان گلوله ۷۱
۹. مسئله باروت ۷۹
۱۰. یک مخالف در برابر بیست و پنج میلیون موافق ۸۷
۱۱. فلوریدا و نگزاس ۹۵
۱۲. همه جهان ۱۰۵
۱۳. استونز هیل ۱۱۵

- ۱۲۵ ۱۴. کلنگ و ماله
- ۱۳۳ ۱۵. جشن قالب‌ریزی
- ۱۳۹ ۱۶. کلمبیاد
- ۱۴۹ ۱۷. پیام تلگرافی
- ۱۵۱ ۱۸. مسافر «آتلانتا»
- ۱۶۳ ۱۹. گردهمایی
- ۱۷۵ ۲۰. حمله و پاتک
- ۱۸۷ ۲۱. چگونه یک فرانسوی مشکلی را حل می‌کند
- ۱۹۹ ۲۲. شهروند جدید ایالات متحده
- ۲۰۷ ۲۳. گلولهٔ واگن‌دار
- ۲۱۷ ۲۴. تلسکوپ رشته‌کوه راکی
- ۲۲۵ ۲۵. آخرین ریزه‌کاری‌ها
- ۲۳۳ ۲۶. آتش!
- ۲۴۱ ۲۷. هوای دودگرفته
- ۲۴۹ ۲۸. سیارهٔ جدید

۵

باشگاه گان

در زمان جنگ‌های داخلی ایالات متحده، انجمن بسیار بانفوذی در شهر بالتیمور^۱ در ایالت مریلند^۲ تأسیس شد. ذوق و شوقی که استعداد نظامی این افراد کشتی‌دار، بازرگان و متخصص مکانیک را افزایش داد، زبانزد همه است.



1. Baltimore

2. Maryland

فروشنده‌های ساده از کسب و کارشان دست کشیدند تا سروان و سرهنگ و سرلشکر شوند، بی‌آن‌که در مدرسه‌های مهارت‌آموزی وست پوینت^۱ دوره دیده باشند. آن‌ها خیلی زود در «هنر جنگاوری» به پای همکاران اروپایی‌شان رسیدند و مثل آنان با شلیک بیش از اندازه گلوله، خرج کردن میلیون‌ها دلار پول و بیگاری کشیدن از انسان‌ها به پیروزی دست یافتند.

با وجود این، چیزی که به طور ویژه باعث برتری آمریکایی‌ها در برابر اروپاییان شد علم بالستیک^۲ بود. سلاح‌های آنان اندکی برتری نداشتند، بلکه تنها اندازه‌هایی نامتداول داشتند و به همین دلیل هیچ‌کس از بُرد پرتابشان سر در نمی‌آورد. در واقع انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و پروسی‌ها^۳ درباره تیر تراش^۴ یا اُفتان،^۵ آتش جبهه‌ای،^۶ پهلویی،^۷ تراذفی^۸ یا به پشت سر^۹ همه‌چیز را می‌دانستند ولی توپ‌ها و خمپاره‌اندازهایشان در برابر توپخانه‌های مهیب آمریکا مثل تپانچه جیبی بود.

این موضوع نباید کسی را متعجب کند، یانکی‌ها،^{۱۰} بهترین متخصصین مکانیک در جهان، مهندسی در خونشان است، همان‌طور که ایتالیایی‌ها موسیقیدان‌اند و آلمانی‌ها از زمان تولد در متافیزیک سررشته دارند. بدین ترتیب به کار گرفتن مهارت مبهوت‌کننده‌شان در علم بالستیک امری طبیعی است و در نتیجه، این توپ‌های غول‌پیکر که از چرخ خیاطی سود بسیار

۱. West-Point: دانشگاهی نظامی در ایالات متحده.

۲. la balistique: علم شناخت نحوه پرواز و پرتاب انواع پرتابه‌ها (هوایما، موشک و...) ـ م.

۳. پروس قسمتی از کشور آلمان است که در قرن نوزدهم فرمانروایان این منطقه امپراتوری آلمان را پایه‌گذاری کردند. ـ م.

۴. [le] tir rasant: تیربارانی که در زمین‌های صاف یا با شیب اندک کاربرد دارد، مثل زمین‌های بایر، دشت‌ها و... ـ م.

۵. [le tir] plongeant: این نوع تیرباران معمولاً از روی مناطق مرتفع روی مناطق باز و هموار انجام می‌گیرد. ـ م.

۶. fouet: آتشی که از مقابل و به طور مستقیم به هدف شلیک می‌شود. ـ م.

۷. feu d'écharpe: آتشی که از پهلو به دشمن شلیک می‌شود. ـ م.

۸. feu d'enfilade: تیربارانی که محوری از اهداف را زیر آتش می‌گیرد. ـ م.

۹. revers: تیراندازی به پشت سر دشمن. ـ م.

۱۰. یانکی (Yankee): لقبی بود که به ساکنین آمریکا، به‌خصوص اهالی شمال ایالات متحده داده بودند. ـ م.

کمتری دارند، به همان اندازه حیرت‌انگیزند و حتی بیشتر جلب توجه کرده‌اند.^۱ در بین این توپ‌های شگفت‌آور، ساخته‌های پَروت،^۲ دالگرین^۳ و رادمن^۴ مشهورند و امثال آرمسترانگ،^۵ پالیسر^۶ و ترویل دو بولیو^۷ باید در برابر رقبایشان در آن سوی اقیانوس سر خم کنند.

طی نبرد سهمگین ساکنان شمال و جنوب آمریکا، همه نگاه‌ها به توپچی‌ها بود. روزنامه‌های ایالات متحده با شور و هیجان از نوآوری‌های آن‌ها تعریف و تمجید می‌کردند و فروشنده‌ای لاغرمردنی و عاطل و باطل پیدا نمی‌شد که روز و شب چرتکه نیندازد و بیهوده مسیر پرتاب توپ‌ها را اندازه‌گیری نکند.

در واقع وقتی یک آمریکایی فکری در سر دارد، دنبال آمریکایی دیگری می‌گردد تا فکرش را با او در میان بگذارد. وقتی سه نفر شدند، رئیس و دو دبیر تعیین می‌کنند. اگر چهار نفر شدند دفتردار مشخص می‌کند و دفتری به راه می‌اندازند. به پنج که رسیدند، میان مردم آگهی پخش و باشگاه تأسیس می‌کنند. همین اتفاق در بالتیمور افتاد. اولین کسی که به سرش زد توپی جدید بسازد فکرش را با کسی که برای اولین بار آن توپ را قالبگیری کرد و اولین نفری که لوله‌اش را ساخت در میان گذاشت. هسته «باشگاه گان»^۸ همین‌گونه شکل گرفت و یک سال پس از تأسیس، هزار و هشتصد و سی و سه عضو اصلی و سی هزار و پانصد و هفتاد و پنج عضو مکاتبه‌ای داشت.

داشتن سابقه اختراع یا ارتقای توپ یا سلاح آتشین دیگری شرط ضروری ورود به این انجمن بود. با وجود این، مخترعین تپانچه پانزده‌گلوله‌ای، کارابین چرخان یا شمشیر تفنگدار ارج و قرب چندانی نداشتند و از هر نظر توپچی‌ها گرامی‌تر بودند.

روزی یکی از سخنگویان بسیار دانشمند باشگاه گان گفت: «احترامی

۱. اختراع چرخ‌خیاطی به نیمه قرن نوزدهم برمی‌گردد و در آن دوران وسیله عجیبی به شمار می‌آمده. — م.

2. Parrott

3. Dahlgreen

4. Rodman

5. Armstrong

6. Pallisser

7. Treuille de Beaulieu

۸. le Gun-Club: باشگاه توپ.

که هرکس از آن برخوردار است به 'جرم' توپش وابسته است و با 'مجذور بُرد' آن نسبت مستقیم دارد.»

در واقع این به نوعی به کار بردن قانون جاذبه نیوتن در آداب و رسوم یک تشکیلات به حساب می آید.

با تأسیس باشگاه گان به آسانی می شد فهمید که نبوغ مبتکر آمریکایی چه به بار می آورد. تسلیحات جنگ ابعاد وسیعی پیدا کردند و توپها از حد خودشان تجاوز کردند و بالای جان انسانهای بی گناه شدند. این اختراعات همگی سلاحهای دلرجم اروپایی را پشت سر گذاشتند؛ اعداد زیر به این مدعا گواهی می دهند:

پیش تر، هنگامی که «صلح و صفا» برپا بود، گلوله‌ای سی و شش میلیمتری در فاصله سیصدپایی^۱ سی و شش اسب را که همراه شصت و هشت انسان کنار هم ایستاده بودند می درید. آن دوران دوران کودکی هنر جنگاوری بود. از آن زمان توپ‌سازی راهش را پیدا کرده. توپ رادمن که گلوله‌ای نیم‌تُن^۲ را هفت مایل^۳ پرتاب می کرد، به راحتی صد و پنجاه اسب و سیصد نفر را از پا درمی آورد. باشگاه گان هم در پی انجام دادن آزمایش‌هایی مستند روی این توپ بود. ولی اگر اسبها هم اجازه انجام دادن آزمایش را می دادند، متأسفانه انسانها شانه خالی می کردند.

هرچه بود تأثیر این توپها به شدت مرگبار بود و با هر شلیک، مثل خوشه‌هایی که داس درویشان می کند، جنگاوران روی زمین می افتادند. راجع به این توپها چه می گویند؟ توپ مشهوری که در سال ۱۵۸۷، در کوترا،^۴ بیست و پنج نفر را از میدان نبرد به در کرد یا توپ دیگری که در ۱۷۵۸، در زُرندوف،^۵ چهل پیاده‌نظام را کشت. در ۱۷۴۲، توپی اتریشی در جنگ کِسلسدورف^۶ با هر شلیک هفتاد نفر از دشمنان را زمین می زد.

۱. هر پا برابر است با ۳۰/۴۸ سانتیمتر. — م.

۲. پانصد کیلوگرم.

۳. هر مایل معادل ۱۶۰۹ متر و ۳۱ سانتیمتر است.

4. Coutras

5. Zorndoff

6. Kesselsdorf

آتشبارهای شگفت‌آور ایننا^۱ یا اُسترلیتز^۲ چگونه بودند که سرنوشت جنگ را رقم زدند؟ در زمان جنگ‌های داخلی گونه‌های دیگری از توپ را دیدیم. در جنگ گتیزبرگ^۳ گلوله‌ای مخروطی که توپی خان‌دار^۴ پرتابش کرده بود صد و هفتاد و سه نفر از نیروهای مؤتلف^۵ را هلاک کرد. در گذرگاه پوتومک^۶ یک گلوله رادمن دویست و پانزده جنوبی را راهی دنیایی به‌راستی بهتر کرد. همچنین باید به خمپاره‌اندازهای هولناکی که جی. تی. ماستون^۷ عضو برجسته و دبیر دایم باشگاه گان، اختراع کرده بود اشاره کنیم که نتیجه آن توپ کشنده دیگری شد و در همان آزمایش اولش سیصد و سی و هفت نفر را کشت و این مسئله شوخی نیست.

به این اعداد که گویای همه‌چیزند لازم است چیزی اضافه کنیم؟ خیر. همچنین بدون شک محاسبهٔ زیر را خواهید پذیرفت که پیتکرن^۸ آماردان آن را به دست آورده: با تقسیم تعداد قربانیان توپ بر تعداد اعضای باشگاه گان به این نتیجه می‌رسیم که هر کدام از آن‌ها «به طور میانگین» دوهزار و سیصد و هفتاد و پنج نفر و خُرده‌ای آدم کشته است.

با حساب همین عدد، واضح است که هم و غم این مجمع دانشمندان چیزی نبود جز نابودی بشر با هدفی بشردوستانه و ارتقای سلاح‌های جنگی که ابزارهای تمدن محسوب می‌شدند.

آن محل مجمع «فرشتگان مرگ» بود و جای بهترین فرزندان جهان. باید اضافه کرد که این یانکی‌ها برای هر آزمایشی سر از پا نمی‌شناختند و تنها سرشان به محاسبه گرم نبود و از جان خودشان هم مایه می‌گذاشتند. بین آن‌ها افسرانی با درجات مختلف پیدا می‌شد، از ستوان گرفته تا سرلشکر، نظامیانی در همهٔ سنین، افرادی که تازه کار با اسلحه را شروع کرده و افرادی که پای توپ پیر شده بودند. بسیاری از میدان نبرد برنگشته بودند و اسمشان در کتاب افتخارات باشگاه گان ثبت شده بود و اکثر

1. Iéna

2. Austerlitz

3. Gettysburg

۴. خان به شیارهای موازی و مارپیچ داخل لولهٔ توپ یا تفنگ گفته می‌شود. وجود خان باعث می‌شود گلوله با چرخش حول محور حرکت خود از لوله خارج شود. — م.

5. [Les] confédérés (the confederates)

6. Potomac

7. J. T. Maston

8. Pitcairn

کسانی که بازگشته بودند نیز با خود نشان شجاعت داشتند. عده‌ای عصا زیر بغلشان بود، عده‌ای دیگر با پای چوبی راه می‌رفتند، دست مصنوعی، فک کائوچویی، مجموعه فلزی، دماغ پلاتینی و هرچه فکرش را بکنید در میان آنان پیدا می‌شد. پیتکرن، که قبلاً اسمش آورده شد، همچنین حساب کرده بود که در باشگاه گان به ازای هر چهار نفر یک دست وجود دارد و به ازای هر شش نفر تنها یک جفت پا.

اما این توپچی‌های سلحشور به این مسئله اهمیتی نمی‌دادند و وقتی گزارش نبردی حاکی از آن بود که شمار کشته‌ها ده برابر بیشتر از توپ‌های شلیک‌شده است خود را سزاوار فخر می‌دانستند.

تا این‌که در روزی غم‌انگیز، بین بازماندگان جنگ پیمان صلح بسته شد و کم‌کم صدای انفجار از خروش افتاد و خمپاره‌اندازها ساکت شدند و تا مدت‌ها دهان‌هایشان بسته شد. توپ‌ها با سری پایین به اسلحه‌خانه‌ها برگشتند و گلوله‌ها در قرارگاه‌های نظامی روی هم چیده شدند. خاطرات خون‌آلود از یادها رفتند و بوته‌های پنبه پربار به طرز شگفت‌آوری در میدان‌های نبرد که بسیار حاصلخیز شده بودند رویدند. مردم لباس عزا از تن درآوردند و باشگاه گان در بطالت عمیقی فرو رفت.

برخی از اعضای پرکار، سختکوش و باپشتکار هنوز به انجام محاسبات در علم بالستیک می‌پرداختند و همچنان سودای بمب‌هایی غول‌آسا و خمپاره‌هایی بی‌همانند در سر داشتند. اما بدون عمل چرا سراغ تئوری‌های بیهوده برویم؟ تالارها خالی شده بودند، مستخدم‌ها در اتاق‌های پشتی چرت می‌زدند، روزنامه‌ها روی میزها می‌پوسیدند، از گوشه‌های تاریک صدای خروپف غمگینی می‌آمد و اعضای باشگاه گان که تا دیروز همه‌همه می‌کردند، اکنون صلحی ناگوار مُهر بر دهانشان زده بود و خواب توپخانه‌هایی خیالی را می‌دیدند.

شبی تام هانترا^۱ دلیر در حالی که پاهای چوبی‌اش در شومینه اتاق نشیمن سیاه می‌شدند گفت: «جای تأسف است. کاری نمی‌شود کرد. امیدوی نیست. چه زندگی خسته‌کننده‌ای! کجاست آن دوران که هر

1. Tom Hunter

روز توپ با صدای گوش‌نواز انفجارش از خواب بیدارمان می‌کرد؟»
 بیلزبی^۱ چالاک که تلاش می‌کرد بازوهای قطع‌شده‌اش را دراز کند پاسخ داد: «آن دوران گذشت. دوران خوشی بود. خمپاره‌انداز می‌ساختیم و تا قالبش می‌زدیم، می‌بردیم و در برابر دشمن امتحانش می‌کردیم. سپس از میدان جنگ بازمی‌گشتیم در حالی که شرمین^۲ تشویق‌مان می‌کرد یا مک‌کلان^۳ از روی رضایت برایمان دست تکان می‌داد. امروز اما فرماندهان پشت‌میزنشین شده‌اند و به جای توپ جنگی توپ‌های بی‌خطر پنبه حواله می‌کنند. ای بخشکی شانس! توپ‌سازی در آمریکا آینده‌ای ندارد!»

سرهنگ بلومزبری^۴ صدایش را بالا برد: «آری بیلزبی. شرایط به شدت ناامیدکننده است. روزی آرامشی را که به آن خو گرفته بودیم رها کردیم و دل به کار کردن با اسلحه بستیم. بالتیمور را برای رفتن به میدان جنگ ترک کردیم و چه دلآوری‌ها که نکردیم. حالا، بعد از دو سه سال، نتیجه آن‌همه سختی دارد به باد می‌رود، از علافی چُرتمان می‌برد و مثل بی‌کارها باید دستمان را در جیب‌هایمان فرو کنیم.»

سرهنگ دلور گرچه این حرف را زد و از داشتن جیب بی‌نصیب نبود، به هیچ وجه نمی‌توانست این‌گونه بی‌کاری‌اش را نشان دهد.

جی. تی. ماستون مشهور، که مجموعه گوتا پرشایی‌اش^۵ را با چنگک آهنی‌اش می‌خاراند، گفت: «در افق جنگی دیده نمی‌شود. پاره ابری در آسمان نیست، با این حال زمان آن فرا رسیده که در علم توپ‌سازی کارهایی انجام دهیم. خود من که با شما صحبت می‌کنم، امروز طرحی را با نقشه‌نمای کناری و نمای از بالایش تکمیل کردم، خمپاره‌اندازی که برای تغییر دادن قوانین جنگ طراحی شده.»

تام هانتز ناخودآگاه یاد آزمایش آخر جی. تی. ماستون ارجمند افتاد و گفت: «واقعاً؟»

جی. تی. ماستون جواب داد: «واقعاً. اما این‌همه تحقیق و سختی

1. Bilsby

2. Sherman

3. Macclellan

4. Blombsberry

۵. gutta-percha: گوتا پرشا نوعی صمغ درخت است که در طب قدیم برای پانسمان و حتی پر کردن دندان استفاده می‌شد. — م.



توپچی‌های باشگاه گان

کشیدن برای چیست؟ کار بیهوده‌ای نیست؟ مردمان دنیای جدید^۱ ظاهراً برای زندگی در صلح با یکدیگر به توافق رسیده‌اند و روزنامه جنگ طلب ما، تریبون^۲، اعلام کرده که بر اثر افزایش جمعیت فاجعه به بار خواهد آمد. سرهنگ بلومزبری صحبت را ادامه داد: «جی. تی. ماستون، هنوز هم در اروپا بر سر ملیت جنگ است.»

«خب؟»

«خب، به نظر می‌شود آن‌جا کارهایی کرد، البته اگر خدمت ما را بپذیرند...»

بیلزبی بلند گفت: «منظورتان چیست؟ استفاده از بالستیک برای منافع خارجی‌ها!»

سرهنگ با عتاب گفت: «از بی‌کار نشستن که بهتر است!»

جی. تی. ماستون گفت: «شاید از بی‌کاری بهتر باشد ولی حتی فکرش را هم باید از سرمان بیرون کنیم.»

سرهنگ پرسید: «برای چه؟»

«چون ایده پیشرفت در دنیای کهن^۳ با خلق و خوی آمریکایی‌ها در تضاد است. در تصور اهالی آن‌جا نمی‌گنجد که کسی بدون خدمت با درجه ستوان‌دومی سرلشکر شود و برمی‌گردند و می‌گویند تا کسی در کارگاه ریخته‌گری توپ کار نکرده باشد، نمی‌تواند درست توپ را نشانه‌گیری کند. با این حال بدیهی است که...»

تام هانتر که داشت با دشنه دسته‌مبلی را که رویش نشسته بود و هرچه دم دستش می‌رسید پاره می‌کرد از کوره دررفت و گفت: «ای بابا! این‌طور که جز کاشتن توتون و تصفیۀ روغن نهنگ کار دیگری نمی‌توانیم بکنیم.»

جی. تی. ماستون با صدایی پرتین فریاد زد: «چه می‌گویید! یعنی سال‌های باقیمانده عمرمان صرف بهبود سلاح‌های آتشین نمی‌شود؟ دیگر مجال اندازه‌گیری بُرد خمپاره‌اندازهایمان به ما دست نمی‌دهد؟ آسمان

۱. منظور آمریکاست. — م.

۲. Tribune: روزنامه‌ای که بیش از دیگر روزنامه‌ها مخالف برده‌داری بود.

۳. منظور اروپاست. — م.

دیگر با نور توپ‌هایمان روشن نخواهد شد؟ اختلافی بین‌المللی به ما اجازه نخواهد داد وارد جنگی میان کشورهای این سو و آن سوی اقیانوس اطلس شویم؟ فرانسوی‌ها هیچ‌یک از کشتی‌های بخار ما را غرق نخواهند کرد و انگلیسی‌ها، با نادیده گرفتن حقوق مردم، سه یا چهار نفر از هموطنان را اعدام نخواهند کرد؟»

سرهنگ بلومزبری پاسخ داد: «نه ماستون. این سعادت نصیبمان نمی‌شود. نه! هیچ‌کدام از این اتفاقات رخ نخواهد داد و اگر هم رخ دهد سودی به حال ما ندارد. زودرنجی آمریکایی روزبه‌روز کم‌رنگ‌تر می‌شود و حنای ما دیگر رنگی ندارد.»

بیلزبی ادامه داد: «آری. به خفت افتاده‌ایم.»

تام هانتر گفت: «ما را به خاک سیاه نشانند.»

جی. تی. ماستون با شوری که قبلاً در صدایش نبود پاسخ داد: «همه این حرف‌ها درست‌اند. در جهان هزار دلیل برای جنگ وجود دارد و آن‌ها سر جنگ ندارند. آن‌ها در قطع شدن دست و پا صرفه‌جویی می‌کنند و این به نفع آدم‌های ندانم‌کار است. بیایید برای پیدا کردن بهانه‌ای برای جنگ راه دور نرویم. همین آمریکای شمالی مگر روزی متعلق به انگلیس نبوده؟»
تام هانتر که خشمگینانه با چوب‌دستی‌اش آتش را به هم می‌زد گفت:
«که چه؟»

جی. تی. ماستون ادامه داد: «خب دیگر، چرا خود انگلیس متعلق به آمریکا نشود؟»

سرهنگ بلومزبری از جا پرید و گفت: «عدالت هم همین را حکم می‌کند.»

جی. تی. ماستون با صدای بلند گفت: «بیایید این را به رئیس‌جمهور ایالات متحده پیشنهاد بدهیم. خواهید دید چقدر از این فکر استقبال می‌کند.»

بیلزبی بین چهار دندان‌انی که از جنگ برایش باقی مانده بود زمزمه کرد:
«تحویلمان نمی‌گیرد.»

جی. تی. ماستون داد زد: «پس با وجود این در انتخابات بعدی به رأی من امیدوار نباشد!»

سپس آن جمع معلولین یکصدا گفتند: «به رأی ما هم همین طور.» جی. تی. ماستون حرفش را از سر گرفت: «یک کلام ختم کلام، اگر نگذارند خمپاره‌انداز جدیدم را در میدان نبردی واقعی آزمایش کنم، از عضویت در باشگاه گان استعفا می‌دهم و می‌روم و در مراتع آرکانزاس^۱ روزگار می‌گذرانم.»

مخاطبین صحبت جی. تی. ماستون جواب دادند: «ما هم دنبالت می‌آییم.»

باشگاه در خطر تعطیل شدن قرار داشت و بگومگو و نگرانی هر لحظه بیشتر می‌شد، تا این که اتفاقی پیش‌بینی نشده رخ داد و از این فاجعه تأسفبار جلوگیری کرد.

فردای روزی که این سخنان گفته شد، هر یک از حاضرین آن جمع اطلاعیه‌ای با این مضمون دریافت کرد:

بالتیمور، ۳ اکتبر

ریاست باشگاه گان افتخار دارد به عرض همکارانش برساند که در جلسه روز پنجم ماه جاری دربارهٔ مطلبی درخور توجه بحث خواهد شد. لذا تقاضا می‌شود کارهای دیگر را به تعویق بیندازید و در مراسم حضور یابید.

با احترام

ایمپی باربیکین،^۲ ریاست باشگاه گان

1. Arkansas

2. Impey Barbicane



سخنرانی رئیس باریکین

در پنجم اکتبر، ساعت هشت شب، در تالارهای باشگاه گان به نشانی میدان یونیون،^۱ پلاک ۲۱، جمعیت فشرده‌ای یکدیگر را هل می‌دادند. رئیس از همه اعضای ساکن بالتیمور دعوت کرده بود. وسایل نقلیه سریع‌السير اعضای مکاتبه‌ای را صدتا صدتا در خیابان‌های شهر پیاده می‌کردند و سالن همایش با این‌که بسیار بزرگ بود، گنجایش آن تعداد دانشمند را نداشت، به طوری که جمعیت سالن‌های کناری، سرتاسر راهروها و تا میان حیاط‌های بیرونی را پر کرده بود. مردم عادی نیز به آنجا آمده بودند و درها را فشار می‌دادند، هرکس تلاش می‌کرد خودش را به جلو صف برساند و همگی مشتاق بودند سخنان مهم رئیس را بشنوند. آن‌ها با آزادی عملی که توده خواستار «خودمختاری» به آن معتقد است، همدیگر را فشار می‌دادند، هل می‌دادند و تنه می‌زدند.

آن شب، بجز اعضای باشگاه، به هیچ قیمتی هیچ‌کس در بالتیمور حق ورود به سالن اصلی را نداشت. سالن به طور ویژه به اعضای اصلی و مکاتبه‌ای اختصاص داده شده بود و کس دیگری اجازه حضور در آنجا را نداشت. حتی افراد سرشناس و اعضای شورای شهر ناچار بودند کنار زيردست‌هایشان بایستند تا بلکه اخبار داخل به گوششان برسد.

۱. Union-Square: میدان اتحاد. — م.

سوی این مسائل، تالار پهناور نمای باشکوهی داشت. آن مکان وسیع به طرز شگفت‌آوری متناسب با کارایی‌اش بود. ستون‌های بلندش از روی هم گذاشتن لوله‌های توپ ساخته شده و از خمپاره‌اندازهای قطور برای پایه‌شان استفاده شده بود. این ستون‌ها پایه چارچوب ظریف اتاق را نگه می‌داشتند و با تور زیبایی از جنس آهن چکش‌کاری شده‌ترین شده بودند. ساز و برگ اسپانیایی، اسلحه، تفنگ قدیمی، کارابین و همه‌چیز سلاح آتشین قدیمی و جدید روی دیوارها می‌درخشیدند و درخشش آن‌ها منظره‌ای خیره‌کننده به وجود می‌آورد. از میان هزاران تپانچه‌ای که به شکل لوستر دسته شده بودند، شعله‌گاز خارج می‌شد. شمعدان‌هایی که با هفت‌تیر درست شده بودند و تفنگ‌های کنارهم چیده‌شده‌ای که شکل چلچراغ داشتند، این چراغانی چشم‌نواز را تکمیل می‌کردند. نمونه توپ‌ها، ماکت‌های برنزی، هدف‌های نشانه‌گیری شده، صفحاتی که از ضربه توپ‌های باشگاه گان خُرد شده بودند، انواع سنبه، وسایل تمیز کردن لوله توپ، خوشه‌های بمب، گردنبند‌هایی از گلوله، تاج‌هایی از خمپاره و در یک‌کلام همه وسایل مربوط به توپ و توپخانه که با نحوه قرارگیری حیرت‌آورشان نگاه‌ها را به خود خیره می‌کردند در آن‌جا بودند. با دیدن آن‌ها هرکس خیال می‌کرد هدف از ساختن آن‌ها‌ترین است و نه کشتن. در جایگاه افتخارات، در جعبه‌ای چشم‌نواز، بقایای ارزشمند توپ جی. تی. ماستون قرار داشت که بر اثر فشار باروت شکسته و خمیده شده بود. در انتهای تالار، رئیس به همراه چهار منشی فضای وسیعی را به خود اختصاص داده بودند. صندلی رئیس بلندتر بود و روی پایه توپی تراش‌خورده قرار داشت و به شکل خمپاره‌انداز مقتدری به ارتفاع سی و دو اینچ درآمده بود. صندلی روی لولایی نود درجه شبیه صندلی گهواره‌ای^۱ عقب و جلو می‌شد، این قابلیت در مواقع گرما بسیار مفید بود. میز صفحه آهنی بزرگی با شش پایه بود. برای پایه‌ها از لوله توپ استفاده کرده بودند. روی میز علاوه بر دوات زیبایی که از ساچمه‌دان ساخته و با ظرافت حکاکی شده بود، زنگی قرار داشت که با به صدا درآمدنش صدای شلیک تپانچه

1. Rocking.chair

می داد. گرچه وقتی صحبت بالا می گرفت صدای این زنگ عجیب و غریب به صدای لشکر توپخانه که به شور آمده بودند نمی رسید.

روبه روی میز، صندلی هایی به صورت زیگزاگ و شبیه پیچ و خم سنگر قرار داشت. وقتی اعضای باشگاه گان آن جا جای می گرفتند شبیه برج و بارو به نظر می رسیدند. می شود گفت آن شب «حاضرین پشت خاکریز نشسته بودند». همه آن قدر رئیس را می شناختند که بدانند او فقط در مسائلی که اهمیت بسیاری دارند، همکارانش را فرا می خواند.

ایمپلی باریکین مردی چهل ساله بود، آرام، خشک، سختگیر با خلق و خویی فوق العاده جلدی و مقرراتی، درست شبیه کرنومتر، با اراده ای پولادین و روحیه ای تزلزل ناپذیر. کمی ماجراجو و اهل خطر کردن بود اما در ماجراجویانه ترین کارها نیز با تدبیر پیش می رفت. به معنی واقعی کلمه اهل انگلستان جدید بود، از نسل استعمارگران شمالی و کله گرد هایی که موی دماغ خاندان استوارت^۲ و دشمن قسم خورده اشراف جنوب، آن سواره نظام های با سابقه مام میهن، بودند. در یک کلام، باریکین یک یانکی تمام عیار بود.

او از تجارت چوب ثروت کلانی به هم زده بود، زمان جنگ به ریاست توپخانه منصوب شده و در ساخت توپ لیاقت نشان داده بود. افکار بلندپروازانه ای در سر داشت و برای ارتقای توپ از هیچ کاری دریغ نمی کرد و به آزمایش های تجربی رونق بی سابقه ای بخشید.

قد متوسطی داشت و چون همه اعضای بدنش سالم بود در باشگاه یک استثنا به شمار می آمد. خطوط برجسته صورتش را انگار با گونیا رسم کرده بودند. می گویند برای دانستن خصوصیات هر انسان باید به نیمرخ او نگاه کرد و اگر این حرف حقیقت داشته باشد، علایم قدرت، شهامت و آرامش در او به وضوح دیده می شد.

در آن لحظه بی حرکت روی صندلی راحتی اش نشسته بود. حرف نمی زد و به فکر فرو رفته بود و درونش را می کاوید. کلاه سیلندر بلندی بر

۱. Têtes rondes: لقب پارلمان گراها طی جنگ های داخلی انگلستان. - م.

۲. Stuarts: خاندان پادشاهی انگلستان. - م.



رئیس باربیکین

سر داشت که از ابریشم سیاه بود و انگار روی سر آمریکایی‌ها پیچ می‌شد. همکارانش بی‌آن‌که مزاحمش بشوند دور و برش سر و صدا راه انداخته بودند، همدیگر را سؤال و جواب می‌کردند، از خیالپردازی‌هایشان می‌گفتند و رئیس را ورنانداز می‌کردند بلکه به درون او پی ببرند. با این حال خواندن افکار او از چهره آرامش ممکن نبود.

وقتی ساعت پرخروش تالار اصلی زنگ ساعت هشت را نواخت، باریکین مثل فنر با یک حرکت از جا پرید. همه ساکت بودند، سخنران با لحنی پرطمطراق سخنانش را این‌چنین آغاز کرد: «همکاران دلیر من، مدت‌هاست صلحی بدشگون باشگاه گان را در بی‌کاری اسفباری فرو برده. پس از دوره‌ای چندساله که پر از دستاورد بود، ناچار شده‌ایم کارهایمان را رها کنیم و در مسیر پیشرفت از حرکت بایستیم. ابایی ندارم که با صدای بلند اعلام کنم که ما از هر جنگی که دوباره اسلحه به دستمان بدهد استقبال می‌کنیم...»

جی. تی. ماستون با هیجان فریاد زد: «آری، جنگ!»

از هر سو صدای «ساکت! ساکت!» برخاست.

باریکین گفت: «اما جنگ، هر قدر هم فرد محترمی که میان حرف من پرید امیدوار باشد، در شرایط کنونی ناممکن است. تا سال‌ها توپ‌های ما در میدان جنگ غرش نخواهند کرد. باید این حقیقت را بپذیریم و چاره‌ای پیدا کنیم.»

حاضران احساس کردند سخنان رئیس دارد به جای حساسی می‌رسد و به همین خاطر حواسشان را بیش از پیش جمع کردند.

«همکاران دلیر، چند ماه است از خودم می‌پرسم آیا با تکیه بر تخصصمان نمی‌توانیم دست به کسب تجربیاتی ارزشمند در قرن نوزدهم بزینم، آیا پیشرفت‌های علم بالستیک ما را به نتیجه مطلوبی نمی‌رساند؟ در این باره، جستجو کردم، کارهایی انجام دادم، محاسباتی کردم و نتیجه مطالعاتم مرا به این باور رساند که باید در کاری به موفقیت برسیم که از نظر دیگر کشورها انجام دانش ناممکن است. این برنامه که پیچیدگی بسیاری دارد، موضوع سخنان من است. این کار باعث سربلندی شما و پیشینه باشگاه گان است و سر و صدای بسیاری به پا خواهد کرد.»



جلسه باشگاه گان

یک توپچی که هیجان‌زده شده بود فریاد زد: «سر و صدای بسیار؟»
 باریبکین پاسخ داد: «آری، سر و صدای بسیار به معنی واقعی کلمه.»
 چندین نفر تکرار کردند: «سخنان رئیس را قطع نکنید!»
 رئیس سخنش را پی گرفت: «از شما همکاران دلیرم تقاضا می‌کنم همه
 توجهتان به من باشد.»

لرزشی به تن حاضران افتاد. باریبکین با حرکتی سریع کلاهش را
 روی سرش محکم کرد و با صدایی آرام صحبت را ادامه داد: «در میان
 شما همکاران دلیر کسی نیست که تاکنون ماه را ندیده یا لاف‌اسم آن
 به گوشش نخورده باشد. از این‌که با شما از ستاره شب‌ها سخن می‌گویم
 ناراحت نباشید. شاید در سرنوشت ما نوشته شده که کریستف کلمب آن
 دنیای ناشناخته باشیم. به من باور داشته باشید و با همه توانتان کمک کنید.
 من شما را فاتح ماه می‌کنم و نام ماه را با نام سی و شش ایالتی که این کشور
 را تشکیل داده‌اند گره می‌زنم.»

باشگاه گان یکصدا فریاد زد: «درود بر ماه!»

باریبکین ادامه داد: «ما انسان‌ها بسیار درباره ماه مطالعه کرده‌ایم. جرم،
 چگالی، فشار، حجم، ساختار، حرکات، فاصله و جایگاهش در منظومه
 شمسی را همگی شناخته‌ایم. نقشه‌های سیلنوگرافی^۱ را چنان با جزئیات
 ترسیم کرده‌ایم که اگر از نقشه‌های زمین کامل‌تر نباشند، چیزی کم ندارند.
 عکاسی زیبایی بی‌همانند قمر ما را به اثبات رساند.^۲ در یک‌کلام، هر آنچه
 ریاضیات، ستاره‌شناسی، زمین‌شناسی و نورشناسی قادر به شناختش باشند
 درباره ماه می‌دانیم، با این حال تاکنون نتوانسته‌ایم مستقیماً با آن ارتباط
 برقرار کنیم.»

این سخنان شور و هیجان شدیدی به بار آورد.

باریبکین در ادامه گفت: «اجازه دهید برایتان بازگو کنم که چگونه
 برخی انسان‌های خیالپرداز سودای سفری خیالی به ماه داشته‌اند و مدعی

۱. سیلنو از ریشه یونانی *σελίγη* است به معنی ماه. [سیلنوگرافی: ماه‌نگاری. — م.]

۲. برای مثال به کلیشه‌های بی‌نظیری که آقای وارن دو لا رو (M. Waren de la Rue) از
 ماه تهیه کرده است نگاه کنید.

کشف اسرار آن شده‌اند. در قرن هفدهم، فردی به نام دیوید فابریسیوس^۱ ادعا می‌کرد که ساکنان ماه را با چشم دیده. در سال ۱۶۴۹، ژان بودوئن^۲ فرانسوی سفر دومینیک گونزالس، ماجراجوی اسپانیایی، به سرزمین ماه^۳ را منتشر کرد. در همان دوران، سیرانو دو برژراک^۴ سفرنامه مشهورش را چاپ کرد که در فرانسه با استقبال روبه‌رو شد. کمی بعد نوبت به فرانسوی دیگری رسید، اهالی آن کشور بسیار به ماه پرداخته‌اند. نام او فونتئل^۵ بود و کثرت عوالم^۶ را نوشت که در زمانه خودش شاهکاری به حساب می‌آمد. اما علم در گذر زمان حتی شاهکارها را هم منسوخ می‌کند. حوالی سال ۱۸۳۵، مطلب کوتاهی در روزنامه نیویورک امریکن^۷ منتشر شد که داستان سیر جان هرشل^۸ را بیان می‌کرد. او که برای انجام دادن تحقیقات ستاره‌شناسی به دماغه امید نیک^۹ اعزام شده بود، با تاباندن نوری از درون تلسکوپی مجهز توانست ماه را چنان بزرگ کند که انگار در فاصله هشتاد یاردی^{۱۰} زمین است. او به‌وضوح توانست غارهایی را ببیند که در آن‌ها اسب آبی زندگی می‌کرد، کوه‌هایی سبز که حاشیه‌ای طلایی داشتند، گوسفندانی که به جای شاخ، عاج روی سرشان بود، گوزن‌هایی سفید و ساکنانی با بال‌های پرده‌مانند شبیه بال‌های خفاش. این اثر که نوشته فردی آمریکایی به نام لاک^{۱۱} بود، موفقیت بسیاری کسب کرد. اما خیلی زود معلوم شد شوخی علمی بوده و فرانسوی‌ها اولین کسانی بودند که به آن خندیدند.

جی. تی. ماستون فریاد زد: «به یک آمریکایی خندیدند؟ این یعنی اعلان جنگ!...»

«خیالتان راحت، دوست عزیز. فرانسوی‌ها پیش از خندیدن کاملاً فریب هم‌وطن ما را خورده بودند. برای اتمام این تاریخچه کوتاه، از هانس

1. David Fabricius

2. Jean Baudoin

3. *Voyage fait au monde de la Lune par Dominique Gonzalès, aventurier espagnol*

4. *Cyrano de Bergerac*

5. Fontenelle

6. *Pluralité des Mondes*

7. *New York American*

8. Sir John Herschell

۹. cap de Bonne-Espérance: شبه‌جزیره‌ای در جنوب آفریقا. — م.

۱۰. یارد کمی کمتر از یک متر است، ۰/۹۱ متر.

11. Locke

فال دو روتردام^۱ نام می‌برم که با بالونی که از گاز ازت پر شده بود — ازت سی و هفت برابر سبک‌تر از هیدروژن است — پس از نوزده روز به ماه رسید. این سفر نیز مثل سفرهای قبلی کاملاً خیالی بود. این سفر خیالی موضوع اثر نویسندهٔ محبوب آمریکایی شد. این فرد ژرف‌نگر که استعداد عجیبی داشت، اسمش پو^۲ بود.»

جمعیت که از صحبت‌های رئیس به وجد آمده بودند فریاد زدند: «درود بر ادگار پو!»

«صحبت‌هایم را با این جمله تمام می‌کنم که از نظر من این اقدامات کاملاً جنبهٔ ادبی داشته‌اند و به هیچ وجه برای برقراری ارتباط با ستارهٔ شب‌افروز کافی نیستند. البته برخی افراد عمل‌گرا به طور جدی تلاش کرده‌اند با آن ارتباط برقرار کنند. همچنین چند سال پیش مهندسی آلمانی پیشنهاد داد گروهی از دانشمندان به سیبری فرستاده شوند و آن‌جا در دشت‌های وسیع با انعکاس نور شکل‌های هندسی را بزرگ رسم کنند، برای مثال مجذور وتر که فرانسوی‌ها در زبان عامیانه به آن می‌گویند 'گذرگاه حمار'. آن مهندس می‌گفت: 'هر موجود عاقلی باید معنی این شکل‌ها را بفهمد و اگر ماه ساکنانی داشته باشد، پاسخ زمینی‌ها را با رسم شکل دیگری خواهند داد. به این ترتیب اولین ارتباط برقرار خواهد شد و پس از آن به وجود آوردن الفبایی که گفتگو با اهالی ماه را میسر کند، کار آسانی خواهد بود.' آن مهندس آلمانی چنین نظری داشت اما برنامه‌اش محقق نشد و تا به امروز ارتباط مستقیمی بین زمین و قمرش برقرار نشده. ارتباط برقرار کردن با عالم ستارگان را برای نبوغ آمریکایی‌ها کنار گذاشته‌اند. راه انجام دادنش مشخص، ساده، مطمئن و موفقیت‌آمیز است و موضوع پیشنهاد من خواهد بود.»

این سخنان همه‌مه و شور و فریاد در پی داشت. کسی در بین حاضران نبود که محو و مسحور سخنان سخنران نشده باشد.

1. Hans Pfaal de Rotterdam

۲. Edgar Allan Poe: ادگار آلن پو (۱۸۰۹-۱۸۴۹)، نویسندهٔ مشهور داستان‌های خیالی. در این‌جا منظور داستان ماجرای بی‌مانند شخصی به نام هانس فال است که در مجموعهٔ داستان‌های شگفت‌انگیز منتشر شد. — م.

از هر طرف عده‌ای فریاد می‌زدند: «گوش کنید! گوش کنید! ساکت باشید!»

وقتی غوغا آرام شد، باربیکین با لحنی جدی‌تر از قبل سخنان ناتمامش را پی گرفت: «می‌دانید که در این سال‌ها بالستیک چه پیشرفت‌هایی داشته و اگر جنگ ادامه داشت اسلحه‌های آتشین به چه درجه‌ای از تکامل می‌رسیدند. شما این حرف را رد نمی‌کنید که در حالت عادی توان مقاومت توپ‌ها و قدرت انفجار باروت بیش از اندازه است. خوب، با در نظر گرفتن این نکته سؤال می‌کنم، آیا با داشتن وسیله‌ای مناسب و با شرط نامحدود بودن قدرت مقاومت، فرستادن توپ به ماه ممکن نیست؟»

با این سخن صدای «ا!» گفتن‌ها که نشان از حیرت بود از هزاران سینه به نفس افتاده برخاست. سپس لحظه‌ای سکوت برقرار شد، شبیه سکوتی که صاعقه‌ای در پی دارد. صاعقه رخ داد اما صاعقه دست و تشویق و جیغ و همهمه که سالن مراسم را به لرزه درآورد. رئیس می‌خواست صحبت کند اما نمی‌توانست. ده دقیقه‌ای تلاش کرد تا توانست صدایش را به حاضران برساند.

با لحنی بی‌احساس ادامه داد: «بگذارید حرفم را تمام کنم. من همه جوانب مسئله را سنجیده‌ام و با محاسبات دقیقم قاطعانه به این نتیجه رسیده‌ام که اگر خمپاره‌اندازی سرعت اولیه دوازده هزار یارد بر ثانیه به گلوله بدهد، گلوله مطمئناً به کره ماه می‌رسد. در نهایت با افتخار به شما همکاران دلیرم پیشنهاد می‌دهم که این آزمایش پیش‌پاافتاده را انجام دهیم!»



تأثیر سخنرانی باریکین

تأثیر سخنان پایانی رئیس گرامی باشگاه گان را نمی‌شود توصیف کرد. چه فریادهایی! چه غوغایی! هورا کشیدن‌های بی‌وقفه، «هورا! هورا! هورا!» و دیگر صداهایی که گواه شور و هیجان‌اند و در زبان آمریکایی فراوان. همه و ولوله‌ای توصیف‌ناپذیر به پا شده بود. دهان‌ها فریاد می‌کشیدند، دست‌ها دست می‌زدند، پاها کفپوش سالن‌ها را به لرزه درمی‌آوردند. اگر هم‌زمان همه سلاح‌های آن موزه توپ شلیک کرده بودند، غرّشان به آن سهمگینی نمی‌شد. جای تعجب نیست زیرا برخی توپچی‌ها به اندازه توپ‌هایشان سر و صدا می‌کردند.

باریکین در میان این هیاهوی پرشور آرام بود، شاید می‌خواست چند جمله دیگر هم به همکارانش بگوید چون با حرکاتش از حاضرین می‌خواست که ساکت باشند، با این حال، زنگ انفجاری‌اش در آن‌همه شور و فریاد طنینی نداشت. اصلاً صدای آن به گوش کسی نمی‌رسید. کمی بعد، باریکین را از روی صندلی‌اش بلند کردند و او پیروزمندانه بر دستان یاران وفادارش، سپس بازوهای مردم عادی که همان اندازه از خودبی‌خود شده بودند حمل شد.

هیچ چیز مایه نگرانی یک آمریکایی نمی‌شود. فرانسوی‌ها اگر ادعا



راهپیمایی با مشعل